

وقتی این دنیا قصاب خانه است !

کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیتہ ؟

انتقال اقتدار کاریزمائی در گفتمان اسلام تاریخی یا اسلام سیاسی ؟

وموانع تکوین جامعهء مدنی



محمد امین

فروتن قسمت دوم :

حلول عید سعید قربان (الضحی) این سمبول قربانی و ایثار را به عموم انسان ها ی خیر اندیش
بویژه خدا پرستان عدالت خواه جهان تبریک و تهنیت عرض می کنم

چنانچه در بخش نخست این نوشتار مختصراً اشاره گردید یکی از برجسته ترین توجیهاتی که اسلام به مثابه یک ایدئولوژی از آن برخوردار است و بدان در چندین وجه پرداخته است و آنرا به عنوان محور تکامل تاریخ می نگرد شخصیت چند بعدی و چند وجهی انسان و بطور کلی « انسان شناسی » است . بناً روی همین ملحوظ و اهمیت به این مؤلفه انسان در قلمرو اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است ، چنانچه او را خلیفه خدا وند در زمین معرفی میکند و به عنوان بزرگترین علت در مسیر تکامل وی را سازنده ء تاریخ می نامد . به همین علت انسان نخستین خشت جامعه و تمدن در تمامی ادیان الهی معرفی شده است و آنرا در کتله بزرگی بنام « امت » که غیر از معانی و تعاریف جامعه شناسی تاریخی و فرهنگی در همه جای قرآن پاک - در رابطه با رسولان به عنوان بزرگترین پایه توحید برسمیت شناخته است که بر مبنای جهان بینی توحیدی و احکام صریح قرآن که « برای کلیه امت ها پیامبری است - هرگاه پیامبر آنان بیاید میان آنان داوری شود »^۱ پس در اینجا بصورت روشن لزوم مؤلفه ای بنام « قسط » به مثابه اصل تغییر ناپذیر در ساختار جامعه «امت رسول» مطرح گردیده است و به « اعتقاد و ایمان بر خداوند » به مثابه ضرورت اجتناب پذیر در متن تاریخ یاد آوری شده و با توجه به این مفهوم بزرگ و متعالی اسلام بنیانگذار نخستین هسته های از فرهنگ سیاسی و جامعه مدنی به شمار می آید .

اما با دریغ و تأسف که صحنه زندگی در امتداد همه ء تاریخ صحنه حاکمیت های غاصب ، فاسد و ضد آزادی و عدالت بوده است . ماهیت و جوهر تکامل و حرکت نیز در " مراحل تاریخی " نیست که تحقق پیدا میکند و یا " ایده " ی تکاملی ئی که خالق دیکتاتورها باشد و به دیکتاتوری می انجامد محصول نگرش توهم

زائی اشرافی مکتب " اصالت تاریخ " یا « هستورسیسم » است . در جهان بینی و نگرش توحیدی هیچگاه با غالب شدن ها ی حاکمان زور گو و جباران قدرتمند نیست که به پدیده ها و انسان ها و مراحل تحول اجتماعی اصالت می بخشد ، بلکه الگو ها و نمونه ها ی محکم ، علمی و دقیق در تاریخ است که هیچ " حق " را در هیچ مقطعی از تاریخ ضائع نه میکند و هیچ " باطل " پا داش نه میدهد زیرا با صراحت کامل از ندای ملکوتی ی «**کل نفس بما کسبت رهینه**» یعنی هرنفسی در گرو آنچه خود بدست آورده است میباشد که تمامی حرکت ها و افعال در پرتو چنین معیارها و میزان هاودر حضور خالق و ناظر حکیم مطلق به نتیجه میرسند "ولتنظر نفس ما قدامت لغدواتقوالله ان الله خبیر بما تعملون " ^۲ برای ورود به بحث ارتباط «**اسلام و سیاست**» باید توجه داشته باشیم که در بافت ها و زمانه های مختلف تاریخی و سیاسی میتواند معانی و مفاهیم متفاوتی داشته باشد که بدون کوچکترین شبهه ای قبض و بسط این مفهوم به تناسب چگونگی حاکمیت زمامداران غاصب در تاریخ جوامع بشری ارتباط دارند ، که در واقع عملکردهای سیاسی زمامداران و حاکمان یک مقوله ساده ، غیر تاریخی و انتزاعی نیست زیرا بسی از عملکردهای حاکمان که در یک شرائط خاص تاریخی رفتار های مصداق ظلم و ستم آشکار تلقی شود و در شرائط دیگر با تیوریزه سازی آن که بیشتر به کمک ابزار مشروعیت دهی بویژه مطبوعات ، وسائریایه های از جامعه مدنی در جامعه عدالت بنام و آرم دروغین عدالت و آزادی بویژه در حوزه آزادی بیان و اندیشه پیچانده شود ، ظلم و ستم تلقی نگردد .! که همیشه تنور بقای حکومت های ضد مردمی و فاشیستی بر هژم دروغ ، تظاهر و ریأ کاری گرم ساخته میشوند ، که بزرگترین و نمایان ترین خصیصه این نوع رژیم های توتالیتار و مستبد بویژه در عصر حاضر نیز تظاهر بر عدالت، آزادی بیان و دموکراسی و اطاعت از قانون است که زمامداران مافیائی به کمک روشنفکران بی مسئولیت و فلسفه باف به عنوان بزرگترین دست آورد خویش بیان میکنند .

این مسأله که برخی از این نوع زمامداران مافیائی در جامعه ما همین اکنون پس از سال ها استبداد و حتی استعمار نرم افزاری مدعی اند که گویا بر افغانستان مستقل ، دارای حاکمیت ملی حکمرانی دارند و گاه گاهی نیز نه تنها ژست رهبران ملی و برخاسته از متن تاریخ و جامعه را با خود می گیرند ، بلکه علی الرغم این واقعیت که لحظه به لحظه جریان های فکری و فرم های زندگی مادی و معنوی و هنری و حتی اخلاقی از غرب و کشور های صنعتی به سوی افغانستان جاری است در چنین فضای تار و تاریک اگر « شبه روشنفکران » و روشنفکران بی مذهب توانیسته اند در « محومذهب اسلام » مؤفقیت های به دست آورند و شکارهای بسیاری از خیل جوانان و تحصیلکرده های جامعه افغانی را صید کنند ، توفیق شان را یکسره مرهون نقش ماهرانه « شبه روحانیونی » است که با اجرای نمائشنامه « مسخ اسلام » قبلاً بازی کرده اند. به هر حال بازیگران این « شبیه بازی ها » در کسوت روشنفکران و یاهم روحانیت درباری، دارای یک وظیفه اند و آن اینکه انسان امروزی و معاصر را با یک چشم بندی و مانیتیسیم روحی **Mental** **Manytysm** خواب شان کنند و از اسلام که یک اندیشه زنده و دین تکامل و حرکت و مسئولیت است یک

اسلام راکد و منجمد که فاقد مدیریت و سیاست بوده باشد درست کنند . اسلامی که روح را به گذشته هدایت کند و از آنجا یکسره و مستقیم به بعد از مرگ حواله و بی زحمت و بدون نگرانی و دلهره به « بهشت برین ! » پرتاب می کنند ؛ در چنین مقام مراقبه و تحجر عارفانه و جذبۀ عاشقانه ای که سوار بر آسب تصوّف اند به گمان خویش مردم و گناهکاران عالم را به لذت پیک شرابی فرامی خوانند و در ملکوت اعلیٰ با عشق مولا بال در بال فرشتگان در عرش خدا به پرواز می آیند و با هر دانه اشکی که شب و روز در قرب مولا افشانند قصری از یاقوت و زبرجد در بهشت خلد میسازند و حوری از بهشت را درآغوش می فشارند !! به هر حال بازیگران این کمیدی شبه مذهبی کار شان این است که خلایق را از حال بدربرند و بنام تصوّف یاهو سرائی کنند این ها اند پیش قرأولان پروژه ای که امروز بنام «اسلام سیاسی» به شرق و غرب عالم رسیده است . و اسلام را رابطه شخصی انسان با خالق میدانند و از اسلام زمین و زندگی و انسان یک دین بی روح بی زحمت که اصلاً با زندگی و سیاست کاری نداشته باشد و کسانی که اسلام را برنامه ای کامل برای زندگی اجتماعی و سیاسی بدانند آنرا تروریستان و پیشوایان تر اسلام سیاسی و نخستین بنیانگذاران قرنتی از « اسلام سیاسی » اعلام کنند .

به هر حال دینی که چنان واقع گرا و دوستدار زندگی و طبیعت و زیبایی و نظام اجتماعی و اصالت زندگی و شفای کامل غرائز بشری است که خدایش به پدیده های زیبا و سودمند مادی سوگند می خورد و عزت و لذت و رفاه زندگی انسان را می ستاید و پیامبرش در عین حال مرد زندگی ، سیاست و زیبایی است و کتابش قرآن بیش از ماورالطبیعه و مرگ ، از طبیعت ، انسان و زندگی و جهان و جامعه و تاریخ سخن می گوید و هر تلاش و زحمت را عبادت می شمارد ، چگونه ممکن است پیروان و هواداران آنرا به تحجر ، ظلم و خشونت و سرانجام به این متهم کرد که گویا به قول علما و دانشمندان « **اسلام را با سیاست آمیختن** » موجب سقوط جوامع انسانی میگردد !!

آری ! اسلامی که به گفته یکی از فلاسفه جهان غرب « همچنانکه سقراط فلسفه را از آسمان به زمین آورد ، محمد(ص) مذهب را از آخرت به دنیا باز گرداند » کسی یا کسانی که بار سنگین مسئولیت اجتماعی و حتی مأموریت جهانی مبارزه با زشتی و فساد و سعی برای پیروزی انسانیت ، آزادی و عدالت دارند و جامعه ای که تاریخ اش سرشار از تمدن و فرهنگ و خلاقیت های فکری و علمی و هنری و آزادی است و فرهنگ اش لبریز از سرمایه های معنوی و روحی و مایه های انسانی و عوامل برانگیزنده حیات و حرکت و سازندگی و روشنگری و استقلال انسانی و بینش باز و متحول جهانی است چگونه میتواند تنها یک پدیده مجرد و محدود و مربوط با حریم حیات خصوصی تلقی کرد؟

لهذا در پرتو چنین حقیقت روشن شرط لازم این است که همه روشنفکران آگاه و مسئول دین باوران و یاهم کسانی که با دین و دیانت بیگانه اند باور پیدا کنند که تنها راه چاره برای « یک هوا کردن این یک بام و دوهوا » حل این تناقض شوم که اسلام تاریخی و باب دندان سلاطین جابر گذشته و اسلاف اصلی نظام

سرمایه داری جدید نباید « اسلام تاریخی » را که همیشه به حیث مؤثرترین وسیله توجیه کننده بقای قدرت زورمندان مورد استفاده قرار گرفته است نه تنها یکسره و یکسویه بنام « اسلام سیاسی » مطرح نکنند و توپخانه عقده آلود زندگی خویش را از گردنه آن شلیک نکنند بلکه به مثابه یک اندیشه و سیاسی ای معاصر که به اعتقاد مسلمانان ندای ملکوتی فطرت است برسمیت شناسند . و اساساً بجای اینکه به عنوان معتقدان به دین اسلام و یاهم به مثابه کسانی که برای رفع و حل رنج های کنونی بشر تلاش های دلسوزانه ای را به خرج میدهند و تاهنوز هم بر دین اسلام به حیث یک اندیشه آسمانی باور و ایمان پیدا نکرده اند فلسفه بافی کنیم و یا به فلسفه بافیها ی خشک و « معارف » که در امتداد تاریخ طولانی به غلط درجانه « علم و معرفت » از سوی این و آن پیچانده شده اند گوش دهیم و با تحلیل های شبه روشنفکری و انتقادات مترقیانه خویش در باره متون مترقی اسلام به قضاوت های غیر منصفانه ای متوصل شویم و عوامل سقوط و نزول مسلمانان را چنانچه قبلاً متذکر شدم بایک ساده اندیشی کامل معلول « اسلام سیاسی » بدانیم . و سپس هم گروهی از فلیسوفان صوفی مزاج و شبه دانشمندان معاصر و عهد قدیم را برای اثبات « علمی بودن » فرضیه ای که در بزرگترین مراکز امنیتی دنیا به غلط برنگ « علم و فلسفه » رنگ آمیزی شده است به کمک فرا خوانیم .

آنچه در این زمینه بسیار اساسی و مهم است این است که روشنفکر این روزگار باید بدون این که به خداوند باور داشته باشد یا هم نتوانسته به اساس اطلاعاتی که برایشان رسیده است در زمینه ایمان به **خدا قناعت** شانرا فراهم سازد با انتن های شکاک ذهن خود دریابد که استعمار جهانی و نظام سرمایه داری بین المللی از جنس مافیائی لیبرال و نیروهای اعم از حقوقی و حقیقی دیگر بویژه در این جهان دهکده مانند کنونی برای رسیدن به منافع استعماری و نامشروع خویش حتی از بکار گیری با اعتبار ترین وسائل مشروعیت مانند ادیان الهی دریغ نه می ورزند ، تعجب و تأسف آنجاست که استعمار جدید کنونی برخلاف شیوه های کلاسیک استیلاگری استعمار کهن پروژه مسخ حقیقت ادیان بویژه دین مقدس اسلام را توسط روحانیون و روشنفکران بومی در حالی عملی میکنند که نخست با وسائل مؤثر مشروعیت دهی مانند مطبوعات ، انستیتوت های تحقیقاتی و شبه اکادمیکی که در راستای رسیدن به منافع استعماری بصورت جعلی القاب علامه ، مولانا ، دانشمند و دکتور و پروفیسورو به دهها لقب دیگری مفتخر می سازند و سپس در راه مسخ ارزشهای دینی ، علمی و فلسفی از سوی مراکز استعماری استخدام می گردند و بدین سان بشیوه بسیار محترمانه!! دین حتی برخی ارزشهای مسلم علمی و فلسفی جامعه بشری را یک امر مقدس صرف برای زندگی شخصی آدم تلقی نموده و با یورش ظالمانه بر حریم اجتماعی انسان ورود مفاهیم دینی و مذهبی را ممنوع و قدغن اعلام می دارند !! شاید بهتر باشد در این جا باید به احترام یاد آوری کنم که اسلام شناسی قلمرو مجموعه اندیشه ها ، افکار و کلید فکری و معرفتی موضع گیری ها و تبیینات جهان بینی میباشد که از جمله این معرفت ها تفسیرات و برداشت ها و جهت گیری های انسانی ، عرفانی ، اجتماعی ،

سیاسی و اقتصادی در زمینه و قلمرو یک اندیشه با ترمنولوژی (واژه شناسی) معرفی شده است و نه میتوانیم و نباید آنرا به یک حوزه خاصی از حیات بشر تنزل داد. از آنجائیکه اسلام شناسی بعثت ایدئولوژیک یک کتله وسیعی از بشریت ساکن در شرق و غرب عالم است، لهذا باید قلمرو چنین اسلام شناسی پویا و دینا میک را پاسداری کرد، زیرا این بابی است در راه نو آوری ها، آگاهی ها و بعثت های که برای آزادی و استقلال جوامع بشری منجمله ملت مسلمان افغانستان زمینه فراهم می سازد. همچنان بابی است برای «نواندیشی» و پاک اندیشی؛ نباید تعصبات کور و دگماتیسم را به این قلمرو راه داد تا از "آزادی" اندیشه و تفکر و خلاقیت های فکری دفاع اصولی، عالمانه و عقلانی صورت گیرد. زیرا کاملاً بی معنی خواهد بود که عده ای از برجسته ترین تیوری پردازان و ایدئولوگ ها بر اساس معیار های از قبل تعیین شده ازدگم بودن و غیرعقلانی بودن اندیشه های بسیار پیشرفته ای سخن بگویند و قبل از اینکه سرشت، هویت و جوهر یک اندیشه بویژه دین اسلام در رابطه با خواسته ها و نیاز های انسان معاصر و ارتباط آن با خدا که محور و منبع وجودی عموم ادیان الهی منجمله اسلام پنداشته میشود مورد مطالعه دقیق و عمیق قرار گیرد، احکامی صادرکنند و بر نا کار آمدی آن دین و یا اندیشه در عصر حاضر فتوی دهند. به باور من هیچکسی نه میتواند قبل از اینکه از اسلام تعریف مشخص و معینی مبنی بر عدالت و مساوات داشته باشد نسبت به آن قضاوت خوب یا بد صادر کنند، و هرگاه سیاست وسیله غصب ثروت های دیگران و یا هم سبب مشروعیت دادن به حکاکمان و زور گویان در تاریخ بوده باشد طبیعی است که در چنین حوزه آلوده پر زدن هرنوع روابط معنوی و دینی امر مذموم تلقی میگردد.

یاهو یار زنده صحبت باقی

۱ : سوره یونس آیه ۴۶

۲ : سوره حشر آیه ۱۷